

**عقیده‌ی عصمت
بین امام و فقیه
از دیدگاه شیعه‌ی امامیه**

نویسنده:

د. محمد احمد خطیب

مترجم:

اسحاق دبیری (رحمه الله)

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه	١
نگاهی اجمالی به امامت در نزد شیعه.....	٥
تعریف عصمت.....	٩
نشأت تفکر عصمت	١٠
دلایل شیعه در مورد عقیده عصمت و رد آن.....	١٤
ولایت فقیه و ادله آن.....	٢٠
صلاحیت‌های فقیه در ولایتش	٢٦
اعتراضات علمای شیعه به ولایت فقیه	٢٩
خاتمه.....	٣٥

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه ومن سار على هديه إلى يوم الدين، وأما بعد:

بزرگترین تعالیم و عقاید شیعه پیرامون موضوع امامت و قضایای مربوط به آن همچون عصمت امامان و رجعت آنان بعد از غیبت دور می‌زند. دلیل عمده توجیهشان به این موضوع برمی‌گردد به تلاش آنان برای اثبات امامت علی و خلافت او بعد از پیامبر ﷺ و اینکه او از طریق تعیین به اسم مستحق امامت است و کسان دیگر غیر از او که امامت را عهده‌دار شدند و بر او پیشی گرفتند، در حقیقت امامت را از او غصب کرده‌اند. بنابراین چنین معتقدند که پیامبر ﷺ علی را برای امامت تعیین کرد، و امامان بعد از او پسران او از فاطمه هستند که یکی بعد از یکی تا دوازده امام تعیین شده‌اند.

آنها بر این اعتقادشان راسخ شدند تا جایی که امامت را یکی از اصول دین و جزء مهمی از عقیده قرار دادند، و آن را چنین توجیه می‌کنند که در اسلام امری مهم‌تر از تعیین امام نیست، و برای پیامبر ﷺ جایز نیست که قبل از انجام دادن این کار دنیا را ترک کند، چون امامت از جانب خدا تعیین می‌شود و مردم در آن اختیاری ندارند. با این تصور برای امامت، شیعه معتقد است که مردم از نظر تکوین و منزلت، شخصی غیر عادی است و امامان در طول حیاتشان معصوم هستند و مرتکب هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای نمی‌شوند، معصیت از آنها صادر نمی‌شود و خطا و اشتباه هم بر آنان جایز نیست، و در نتیجه این منزلتی که دارند، اوامر و نواهی امامان، شرع و حجت خدا بر خلق و اطاعتشان واجب است، و تبعیت از آنها از ابتدا با امام اول در

نزد آنان (علی بن ابی طالب) و در آخر با امام دوازدهم (محمد بن حسن عسکری) واجب شد.

و بیشتر از هزار سال است که شیعه امامیه انتظار ظهور امام آخرشان مهدی غایب (محمد بن حسن عسکری) هستند، کسی که ادعا می‌کند قبل از بلوغ در سردابی غیب شد، تا قبل از قیامت دوباره برگردد و عدل و داد را برقرار کند و حق غصب شده را به صاحبش بازگرداند. اما آنچه که شیعه را به تمرکز بر تفکر مهدی واداشت، واقعه ناپدید شدن امام دوازدهم آنها در سال تقریباً ۲۶۵ هـ و عدم وجود امامی بود که بعد از او جانشینش گردد، چون شیعه ترسید که یأس و نومیدی به درون پیروانشان نفوذ پیدا کند و حرکتشان متلاشی شود، به همین خاطر لازم بود که پیروانشان به امیدی دل بسته شوند تا در هر زمان و مکانی انتظار آن را بکشند، و آن امید ظهور مهدی غایب بود.

بنابراین، امید به بازگشت غایب در دل هر شیعه دوازده امامی با عقیده‌اش پیوند خورد، و از آن زمان به سردابی می‌آیند که مهدی در آن ناپدید شد، و دعای «عجل الله فرجك، وسهّل مخرجك، وقرب زمانك» را تلاوت می‌کنند.

اما ظهور تفکر ولایت فقیه بر اساس یک نمایش اختراعی در داخل جامعه معاصر شیعی بنا شد. بخصوص بعد از آنکه صاحب این تفکر، زمام امور را در ایران بدست گرفت، بسیاری از علمای شیعه را واداشت که به ولایت فقیه توجه کنند، و گویی امیدی را که صدها سال است انتظار آن را می‌کشند از بین رفت، و اعتقاد به یک عنصر عقیدتی متزلزل شد؛ عقیده‌ای که از آن دفاع می‌کردند یعنی بطلان حق امت در برگزیدن امام.

در این هنگام ولایت فقیه به همین سادگی، امید شیعه را به ظهور امام غایب از بین می‌برد و تصریح می‌کند که نائب امام از جانب امت انتخاب می‌شود، و دارای همان جایگاه و منزلتی است که امام دارد، بخصوص در اوامر و نواهی.

روی هم رفته تفکر ولایت فقیه یک حادثه مهم در جامعه شیعی بود که بی‌اهمیت پنداشتن آن درست نیست، تفکری که خمیرمایه اصلی در ساختار اعتقادی شیعه پیرامون امامت را ساقط کرد.

هنگامی که در عقیده شیعه عصمت امام دارای اهمیت است، به این اعتبار که یک صفت لازم است که تنها در حق امامانشان ثابت است و به سبب آن عصمت است که شایستگی امامت را پیدا کردند، در این صورت دادن صفت عصمت به فقهای مجتهد، شکاف مهمی در آن عقیده محسوب می‌شود، چون این به معنی باطل کردن تمام ادعاهای سابق شیعه در حق امامانشان به امامت است.

بدین صورت که ولایت فقیه عصمت را از امام به فقیه تنزل داد و این، شکافی را در مبادی آنان ایجاد کرد که گاهی منجر می‌شود به سقوط اعتقادی مفهوم امامتی که شیعه در طول قرون گذشته آن را پایه‌گذاری کرده بود.

به دلیل اینکه چنین امری به مطالعه موضوعی نیاز دارد تا شامل جوانب مختلف آن شود در تلاش برای فهم انگیزه‌ها و اسبابی که منجر به تفکر ولایت فقیه شد، تصمیم به نگارش این کتاب گرفتم، و نکات زیر را در آن درج کردم:

۱- نگاهی اجمالی به امامت در نزد شیعه

۲- تعریف عصمت

۳- نشأت تفکر عصمت

۴- دلایل شیعه در مورد عقیده عصمت و رد آن

۵- ولایت فقیه

۶- صلاحیت‌های فقیه در ولایتش

۷- اعتراضات علمای شیعه به ولایت فقیه

۸- خاتمه

با امید به اینکه در مطالعه این موضوع از تمام جوانبش موفق شده باشم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

نگاهی اجمالی به امامت در نزد شیعه

سنگ گوشه‌ای که بنای اعتقادی شیعه بر اساس آن پایه‌گذاری شد موضوع امامت بود، و تلاش آنها برای اثبات امامت علی بعد از پیامبر ﷺ، و اینکه پیامبر ﷺ علی را به طور مستقیم برای امامت تعیین کرد، و این تعیین منحصر به او نیست بلکه در امامان دوازده‌گانه از نسل او سلسله‌وار ادامه دارد.

شیعه همچنین اعتقاد دارد که امامت جز با تعیین از جانب خداوند بر زبان پیامبر ﷺ یا امامی که قبل از او بوده ممکن نیست، و مردم در آن اختیاری ندارند، و بر این اساس امامت ابوبکر و عمر و عثمان را باطل می‌دانند.

شیعه از این اعتقاد به گرمی دفاع کردند و چنین می‌پندارند که نصب امام بر خداوند واجب است، و این لطف خداوند به بندگانش است و هر لطفی بر خداوند واجب است^۱، چون وجود امام عادل و حاکم کاملی که مردم را از محرمات منع کند و بر طاعات تشویق کند، و آنها را به طاعت نزدیکتر و از معصیت دورتر سازد جز با اختیار خداوند ممکن نخواهد بود. و وقتی نصب امام جز با نص و تعیین ممکن نیست، علمای شیعه در اثبات تفکر تعیین امام توسط خدا از یک جهت و نقد مبدأ اختیار از جهتی دیگر تلاش بسیار کرده‌اند، و در اثبات تفکرشان به دلایلی که از قرآن کریم تأویل می‌کنند، استناد می‌کنند.^۲

و از جمله چیزهایی که شیعه به آن استدلال می‌کند این آیه است:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ [القصص: ۶۸].

۱- نگا: الحلی، ألفین، ص ۱۵

۲- نگا: د. محمد عقیلی، شیعه، ص ۲۹۰

«و پروردگار تو هرچه را بخواهد، می‌آفریند و هر که را بخواهد برمی‌گزیند».

معتقدند که این آیه اشاره می‌کند به اینکه انسان در هر چیزی که حکم و امر آن به خدا برمی‌گردد اختیار ندارد، و تنها خداست که هر کسی را بخواهد برای نبوت و امامت برمی‌گزیند، در حالی که این آیه از جهت نزول بر اساس اختیار خداوند برای انبیاست نه امامان، و مسلمانان همگی اجماع کرده‌اند بر اینکه برگزیدن انبیا موقوف به خداوند است.^۱ و از آیات دیگری که شیعه به آن احتجاج کرده‌اند این آیه است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ۝﴾
[الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، از خود اختیاری در آن ندارند. هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

و آیه را چنین تأویل می‌کنند که وقتی امامت از چیزهایی است که خدا و رسولش ﷺ ترک اختیار آن را از امت خواسته‌اند، این هم مثل وظایف دینی دیگری است که خدا و رسولش ﷺ به انجام آن امر کرده‌اند، بنابراین انسان در نفی یا اثبات آن اختیاری ندارد.^۲ حال آنکه مناسبت نزول آیه این بود که رسول خدا ﷺ پیش زینب دختر جحش آمد تا از او برای زیدبن حارثه خواستگاری کند، کند، اما زینب آن را رد کرد، و خداوند این آیه را نازل کرد.^۳

۱- د. احمد صبحی، نظریه امامت، ص ۷۹-۸۰

۲- الحلی، ألفین، ص ۱۵

۳- تفسیر ابن کثیر، چاپ دار الشعاب، ۴۱۷/۱

همانطور که دکتر احمد صبحی می‌گوید: «متکلمین شیعه در استدلال به این آیه بین آنچه که خدا و رسولش ﷺ در مورد امامت با نص چیزی را مقدر نکرده‌اند به این معنی نیست که آنها از اقامه آن یا انتخاب امام نهی کرده‌اند»^۱.

در کنار آیه‌هایی که شیعه به آن استدلال کرده‌اند، آنها همچنین تعدادی حجت‌های عقلی را برای اثبات اینکه امامت با نص است نه با اختیار آورده‌اند. طوسی که در نزد آنان ملقب به شیخ الطائفه است به این نتیجه می‌رسد که وجود امام ضروری است، چون شریعت مؤید است و بنابراین لازم است که حافظی داشته باشد، آنگاه می‌گوید: «و جایز نیست که حافظ آن امت باشد، چون امکان خطا و فراموشی و ارتکاب فساد که انسان را از آنچه می‌داند منصرف سازد بر امت جایز است، پس باید حافظ معصومی باشد که از جهت تغییر و تبدیل و اشتباه او درامان بود، تا مکلفین بتوانند به قول او تمسک جویند»^۲.

شیعه از تفکر مهدی منتظر استفاده کرده‌اند و آن را به امام آخرشان (محمدبن حسن عسکری) نسبت داده‌اند؛ کسی که می‌گویند در سامرا بعد از مرگ پدرش داخل سردابی شد و سپس ناپدید و غیب شد، و ذکر شده که این امام عمرش از پنج سالگی تجاوز نکرده است.

«و مهدی غایب در نزد آنان دو غیبت دارد: غیبت صغری و غیبت کبری»^۳.

غیبت صغری مدتی زاید بر هفتاد سال طول کشید، و در آن مدت از طریق وکلا و چهار جانشینی که یکی بعد از یکی - به زعم شیعه - نیابت را به عهده گرفتند، با پیروانش در ارتباط بود.

۱- د. احمد صبحی، نظریه امامت، ص ۸۰

۲- طوسی، تلخیص شافعی، ۱/۱۳۳-۱۳۴

۳- احسان‌الهی ظهیر، شیعه - فرقه‌ها و تاریخ، ص ۳۵۱

شیعه به این جانشینان اسم سفراء (واسطه‌ها) اطلاق می‌کنند، آنها اموال پیروانش را می‌بردند تا به دست صاحب‌الزمان برسد، و رساله‌هایی را می‌نوشتند که در آنها در مورد مسائل علمی و دینی که در آن مشکل داشتند، درخواست فتوا می‌دادند و واسطه‌های صاحب‌الزمان پیش او می‌رفتند و بعد از مدتی فتوا خواسته شده احضار می‌شد و جوابی را که با امضا و خط صاحب‌الزمان بر آن سؤال‌ها نوشته شده بود، پیدا می‌کرد.^۱

کلینی در باب غیبت سی و یک حدیث را از امامانشان در رابطه با موضوع غیبت آورده است از جمله: «از عبیدبن زراره روایت است که گفت: از اباعبدالله شنیدم که می‌گفت: مردم امامشان را گم می‌کنند، و او در روز عید حضور پیدا می‌کند و آنها را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند».

و باز از او روایت شده که: «مهدی قائم دو غیبت دارد، در یکی از آن دو در عید ظاهر می‌شود، او مردم را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند».

و از اسحاق بن عماد روایت است که گفت: ابوعبدالله گفت: «قائم دو غیبت دارد، یکی از آن دو کوتاه است و دیگری طولانی، در غیبت اول مکانش را جز خواص پیروانش نمی‌دانند و در غیبت دیگر مکانش را تنها موالی مخصوصش می‌دانند».^۲

زمان ناپدید شدن امام غایب طبق آن چه که کلینی از ابوجعفر محمدبن علی روایت کرده است واضح و مشخص است؛ وقتی از او در مورد تفسیر آیه:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ ۝۱۵ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ ۝۱۶﴾ [التکویر: ۱۵-۱۶].

۱- تعلیق د. علی فقیهی بر کتاب امامت اصفهانی، ص ۷۳.

۲- کلینی، کافی، ۱/ ۳۳۷-۳۳۸-۳۴۰.

پرسیدند، گفت: «امام در سال ۲۶۰ پنهان می‌شود، آنگاه مانند شهابی که در شب تاریک بدرخشد ظاهر می‌شود، اگر در زمان او بودی چشمانت روشن باد^۱». شیخ الطائفه (طوسی) کتاب مخصوصی را به طور جداگانه در رابطه با موضوع غیبت آورده است و در آن به تفصیل در مورد غیبت صاحب‌الزمان و مدت غیبت صغرایش و از واسطه‌هایش که دروازه بین او و بین شیعیانش هستند بحث می‌کند، همچنین در مورد وقوع غیبت کبری سخن می‌گوید، که با بیرون آمدن امضا و دستخط قائم صاحب‌الزمان در دست آخرین سفیر او محمدبن علی سمیری واقع شد^۲.

شیعه در این مدت طولانی بدون امام معصوم باقی مانده است، و تنها انتظار امام غایبشان را می‌کشند و برای او دعای تعجیل فرج می‌کنند، اما غیبت مهدی منتظر طولانی شده، و همین باعث شده است تا دو لنگه در باز شود برای مدعیانی که ادعا می‌کردند واسطه امام یا خود امام غایب هستند، امثال احمد احسائی و کاظم رشتی و علی شیرازی و غیره.

صاحب کتاب حکومت اسلامی تفکری را اظهار کرد که بعداً به یک حقیقت تحول پیدا کرد، و تلاش کرد که این تفکر موافق با عقیده شیعه قائل به غیبت امام دوازدهم باشد و اینکه حکم تنها از آن پیامبر یا امام است، و از تشکیل حکومت اسلامی سخن به میان آورد و اینکه امام غایب فعلاً ظهور پیدا نمی‌کند، و به این ترتیب تفکر ولایت فقیه به وجود آمد. تفکری که به امید خدا بعد از موضوع عصمت، در مورد آن بحث می‌کنیم.

تعریف عصمت

۱- کلینی، کافی، ۳۴۱.

۲- طوسی، غیبت، ص ۲۰۹-۲۴۳.

عصمت در زبان عربی به معنی منع است، گفته می‌شود: «عصمه بعصمة عصماً» یعنی او را منع کرد و بازداشت، و «إعتصم فلان بالله» وقتی که به وسیله خدا یا لطف او از معصیت دوری کند، و به عنوان ملکه‌ای که با آن نفس از معاصی و گناهان بازداشته می‌شود، تعریف شده است، یا اینکه مانع از معاصی شده است^۱، رازی می‌گوید: «پناه بردن به چیزی است در منع از افتادن در آفت و بلا»^۲. و شیعه آن را اینگونه تعریف می‌کنند: «قدرتی است در عقل که صاحبش را از مخالفت با تکلیف منع می‌کند علیرغم تواناییش بر مخالفت با آن»^۳.

نشأت تفکر عصمت

تفکر عصمت در نظر شیعه به عنوان انعکاسی در برابر مخالفانشان در قضیه امامت علی و بقیه امامان ظاهر می‌شود، این تفکر مانند صفتی همیشگی برای امام ثابت شده، به او اعتبار بخشیده و از بقیه مردم جدا کرده است^۴، و (دونالدسن) مستشرق و صاحب کتاب عقیده شیعه علت این امر را چنین بیان می‌کند که: «شیعه برای اینکه ادعای امامان در برابر خلفایی را که عقیده عصمت پیامبران را اظهار کردند، ثابت کنند آنها را ائمه هداة توصیف کردند»^۵.

۱- ابن منظور، لسان العرب، و فیروزآبادی، قاموس المحيط، و احمد رضا، معجم متن لغت ماده عصم.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ۱۷۱/۸، تفسیر سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳- امیر محمد کاظم قزوینی، عقاید و احکام شیعه، ص ۳۲۲.

۴- د. احمد صبحی، نظریه امامت، ص ۱۴۰.

۵- همان، ص ۱۳۴.

هشام بن حکم^۱ از کسانی که در مورد نص بر امامت و عصمت متولی آن سخن می‌گوید، چنین می‌پندارد که به امامان وحی نمی‌شود، بنابراین سهو و خطا بر آنان جایز نیست؟! و بعد از تأیید عصمتشان می‌گوید: تمام گناهان چهار وجه دارند؛ حرص و حسد و خشم و شهوت، که تمام اینها از امام به دور است؛ بنابراین صحیح نیست که بر این دنیا حریص باشد، در حالی که دنیا در زیر انگشترش است، چون امام خزانه‌دار مسلمانان است، و جایز نیست که حسود باشد، چون انسان از مافوقش حسد می‌برد و او مافوقی ندارد، و درست نیست که خشمگین شود بنابراین خدا او را از خشم می‌پرهیزد، و جایز نیست که از شهوات تبعیت کند و دنیا را برگزیند، در حالی که خداوند آخرت را برای او اختیار کرده است.^۳

با وجود اینکه عقیده عصمت در نزد شیعه ظاهراً به عنوان امری متعلق به بحث‌های عقاید و شریعت آشکار می‌شود، اما در حقیقت ارتباط مستقیمی با سیاست دارد، و ظهور آن در بین متکلمین شیعه جز به خاطر این غرض متعلق به امامانشان و احق بودنشان به خلافت نیست.

دلیل آن هم اینست که علمای شیعه وجوب عصمت امامان را قبل از بحث در مورد عصمت انبیا مطرح کرده‌اند، عقیده آنها به عصمت انبیا واجب است چون

۱- از متکلمین شیعه و صاحب رساله‌ای در مورد تشبیه، از کسانی است که امامت را بروز دادند، به همین خاطر غیر شیعه برای تشیع او را مثل فرقه‌ای بعد از جعفر صادق در تاریخ نوشته‌اند، و هشام بن حکم، نگا: شهرستانی، الملل و النحل، ۱۸۴/۱ و محمد بنداری، شیعه، ص ۲۰.

۲- نگا: ابوالحسن اشعری، مقالات اسلامی، ۱۲۱/۱ - عبدالرحمن زرعی - رجال شیعه، المیزان، ص ۷۰-۷۱ - لازم به ذکر است که شیعه در مورد نزول وحی بر امامانشان بر یک رأی متفق نیستند، چون بسیاری از متکلمانشان معتقدند که نزول وحی بر امامانشان حتی در حین خطا هم واقع نمی‌شود. نگا: شیخ مفید، الإختصاص، ص ۳۰۷.

۳- محمد بنداری، شیعه، ص ۱۶۷، به نقل از ابن بابویه.

آنچه که برای امام واجب است برای نبی به طریق اولی واجب است^۱، بنابراین نبوت لطفی خاص و امامت لطفی عام است، و عصمت امام در اولویت کمتری از عصمت رسول نیست، چون شر انتفای عام بیشتر از انتفای خاص است، و ضرر انتفای عام به خاطر طولانی بودن و دوام زمانش شدیدتر از ضرر انتفای خاص است^۲. علاوه بر آن عصمت امام برای استدلال بر احق بودن علی و افضل بودن او به امامت نسبت به صحابه‌ای که مسلمانان برای خلافت با آنها بیعت کردند ثابت شده بود، به همین خاطر متوجه دفاع از عصمت پیامبران شدند؛ با دادن صفت امام به آنها، همانطور که در قرآن آمده است:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ [البقرة: ۱۲۴]^۳.

«ما تو را امام قرار دادیم».

پس امامت از نظر شیعه مانند نبوت از مناصب الهی است که احتیاج به نصب خداوند دارد. همانطور که مردم نمی‌توانند برای خودشان پیامبر انتخاب کنند، همچنین نمی‌توانند و مطلقاً حق ندارند که برای خودشان امام اختیار کنند. حتی بعضی از علمایشان معتقدند که امامت تابع نبوت و بلکه از آن نیز بدتر است، چون ابراهیم علیه السلام تنها بعد از نبوت به مقام امامت رسید^۴.

آنچه که حقیقت ارتباط عصمت با سیاست را تأیید می‌کند، مطلبی است که دکتر موسی موسوی یکی از علمای معاصر شیعه ذکر کرده است و آن اینست که هدف از عصمتی که به امامان نسبت داده شده است، تثبیت روایاتی است که با عقل و منطق منافات دارند، و این عصمت به امام نسبت داده شده است تا سازنده این تفکر

۱- د. احمد صبحی، نظریه امامت، ص ۱۱۶-۱۳۵.

۲- الحلی، ألفین، ص ۸۴.

۳- کلینی، کافی، ۱/۱۱۹-۱۲۰.

۴- د. محمد عقیلی، شیعه، ص ۲۸۷.

محتوای آن را بر عاقلان و هوشمندان مسدود کند، و مردم را به قبول آن علاقه‌مند سازد، چون این از شخص معصومی صادر شده که خطا نمی‌کند.

در اینجا اموری وجود دارند که کتب شیعه آنها را به امامان نسبت داده‌اند و کتب روایات معتبر در نزد آنان همچون کافی در اصول، وافی، الإستبصار، من لایحضره الفقیه، و غیره پر است از این موارد، و به منظور اثبات عقیده عصمت، این کتاب‌ها مملو از غلو و افراط شده‌اند.

بدین ترتیب گردن نهادن شیعه به عقیده عصمت، برای اثبات امامت امامانشان امری ضروری بود، بخصوص وقتی که راه فراری نیافتند. برای اثبات تمام روایاتی که در کتاب‌های شیعه پر است، از علم و قدرت و اوصاف امام که جز پیامبران به آن نمی‌رسند.^۱

در این مجال لازم به ذکر است که شیعه در مرجع عصمت اختلاف پیدا کرده‌اند، در اینکه آیا این عصمت از فعل خداوند است یا استعداد مکلف - یعنی امام -؟! علیرغم اینکه هشام‌بن حکم استدلال کرده است به اینکه به امامان وحی نمی‌شود، اما متلکمین شیعه‌ای که بعد از او آمدند چنین معتقد بودند که خداوند به امامان به خاطر عصمتشان و عدم وقوعشان در خطا وحی می‌فرستاد. شیخ مفید در «الإختصاص» از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از ابوعبدالله شنیدم که گفت: اگر ما اضافه نمی‌کردیم چیزی برایمان باقی نمی‌ماند^۲، گفتم: چیزی را اضافه می‌کنید که در نزد رسول خدا ﷺ نبوده؟ گفت: فرشته پیش پیامبر ﷺ آمد و به او وحی کرد، سپس پیش علی آمد و به او وحی کرد، و سپس پیش یکی بعد از یکی آمد تا به صاحب‌الأمر منتهی شد؟ و در روایتی فرشته پیش رسول خدا ﷺ آمد و

۱- د. موسی موسوی، شیعه و تصحیح، ص ۸۲-۸۳

۲- یعنی اگر کلام وحی همراه با آنها نبود و امامان وحی نمی‌گرفتند علومی که داشتند اجرا

می‌شد.

گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله پروردگارت تو را چنین و چنان امر می‌کند، آنگاه سوی علی روانه شد و آن را به علی داد و سپس پیش حسین رفت و به همین ترتیب یکی بعد از یکی تا اینکه به ما رسید.^۱

دلایل شیعه در مورد عقیده عصمت و رد آن

شیعه برای اثبات اعتقادشان به عصمت امامان دلایلی نقلی و عقلی می‌آورند؛ از جمله:

۱- خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴].

«همانا من تو را امام قرار دادم (ابراهیم) گفت: از نسلم چه؟ گفت: پیمان من به ظالمین نمی‌رسد».

می‌گویند: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه امام باید معصوم از زشتی‌ها باشد، چون خداوند متعال این را نفی کرده است که عهد او – که همان امامت است – به ظالم برسد، و کسی که معصوم نباشد بیشتر اوقات به خودش یا دیگران ظلم می‌کند ... و خداوند دو نفر را محافظت کرد که هرگز برای بت سجده نکردند و آن دو نفر: محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب بودند، یکی از آن دو مقام رسالت داشت و دیگری امامت^۲، بنابراین واجب است که امام معصوم باشد، چون اگر خطا بر او جایز

۱- شیخ مفید، الاختصاص، ص ۳۰۷.

۲- طوسی، تلخیص شافعی، ج ۱، قسمت ۲۵۳/۲ - تبیان، ۱۴۹/۱ - طبرسی، مجمع البیان،

۲۰۲/۱ - علی سالوسی، عقیده امامت، ص ۸۰.

می‌بود به امام دیگری نیاز داشت تا او را منع کند، و در این صورت هدایتش مستقیم و حجتش واضح نبود، و فرقی با علمای دیگر نداشت.^۱

استدلالشان اینگونه رد شده است که آیه دلالت می‌کند بر اینکه خداوند ابراهیم را رسولی قرار داد که به او اقتدا شود، و اصلاً ربطی به آنچه که شیعه می‌گوید ندارد، چون اهل ادیان با وجود اختلافشان، به او ایمان دارند و به نبوتش اقرار می‌کنند بنابراین امت به معنی اقتدا به ایشان است. اما عهده‌ی که در آیه ذکر شده به این معنی است که طاعت خداوند به دشمنی که او را نافرمانی می‌کند نمی‌رسد، و آن را تنها به کسی می‌بخشد که او را فرمانبرداری کند.^۲

اما این گفته آنها که غیر معصوم به ناچار ظالم است ... قابل قبول نیست چون بین عصمت و عدم ظلم، فرق زیادی هست؛ شخص خطاکار قبل از تکلیف ظالم نیست و محاسبه نمی‌شود، و کسی که کافر شود یا ظلم کند سپس توبه کند و صالح شود، صحیح نیست که در لغت یا عرف یا شرع لفظ (کافر) یا (ظالم) بر او اطلاق شود، همچنان که ظلم اسم ذم است و صحیح نیست که اطلاق شود مگر بر مستحق لعن با توجه به آیه:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸].^۳

«آگاه باشید، لعنت خداوند بر ظالمین باد».

۲- خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الأحزاب: ۳۳].

۱- د. محمد عقیلی، شیعه، ص ۳۴۲ - محمد ابوزهره، امام صادق، ص ۷۰.

۲- تفسیر طبری تحقیق احمد شاکر، ۱۸/۳ - تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالتعب، ۲۴۲/۶.

۳- علی سالوسی، عقیده امامت، ص ۸۱-۸۳-۸۵.

«حقیقتاً خداوند می‌خواهد که پلیدی را از شما از بین ببرد ای اهل بیت و شما را پاکیزه گرداند».

طبری در تفسیرش چنین معتقد است که: اهل بیت در آیه منحصر است به پیامبر ﷺ و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین، تا به این نتیجه برسد که امامان از تمام زشتی‌ها معصوم هستند، بنابراین آیه اقتضای مدح و تعظیم می‌کند و عصمت اهل بیت و از جمله امامان از تمام زشتی‌ها را ثابت می‌کند.

استدلال آنها به اینکه مقصود از آیه تنها آن پنج نفر است مورد اعتراض واقع شده است، و از سیاق آیات قبل و آیه بعد از این آیه واضح است که این آیه در مورد زنان نازل شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُنَّ كَاٰحِدٍ مِّنَ الْنِّسَاءِ﴾ [الأحزاب: ۲۸-۳۴].

«ای زنان پیامبر ﷺ شما مثل هیچ یک از زنان نیستید».

نقل شده است که حصین بن سبره از زیدبن ارقم در مورد اهل بیت پیامبر ﷺ پرسید، جواب داد: اهل بیت پیامبر ﷺ کسی است که صدقه دادن به او حرام است و آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند، و اصل و عصبه اهل بیت آنانند^۱. و آیه تطهیر در مورد زنان پیامبر ﷺ و غیر آنان از اهل بیت است همانگونه که حدیث زیدبن ارقم بیان کرده است که آنها آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس هستند و قائل به عصمت آنها نیست، در حالی که تخصیص پنج نفر به دلیل نیاز دارد، و اگر اهل بیت با این پنج نفر تمام می‌شود، چگونه عصمت برای اولاد و نوه‌های آنها ثابت می‌شود؟!

علاوه بر آن، احادیثی که واقعه کساء را ذکر کرده‌اند بیان می‌کنند که پیامبر ﷺ اهل کساء را جمع کرد و برای آنها دعا کرد که خداوند پلیدی را از آنها دور کند و

۱- مسلم با شرح نووی، ۱۸۰/۵، فضائل علی بن ابی طالب ﷺ.

پاکشان سازد، بنابراین اگر از بین رفتن پلیدی حاصل شده و تطهیر با عصمت تمام شده است، دیگر چه احتیاجی به دعا هست؟! وانگهی آیه تطهیر در بین آیات امر و نهی واقع شده است که تأکید می‌کند انجام دادن طاعات و پرهیز از معاصی منجر می‌شود به از بین رفتن پلیدی و حاصل شدن تطهیر، و این روایت هم آن را تأیید می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله تا شش ماه هر وقت که برای نماز خارج می‌شد از کنار خانه فاطمه می‌گذشت و می‌گفت: «الصلاة أهل البيت» «ای اهل بیت نماز را برپا دارید» و بعد آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]^۱ را می‌خواند. در اینجا ارتباط بین امر به نماز و تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله به از بین بردن پلیدی از اهل بیتش به واسطه آن آشکار می‌شود.^۲

و از طرفی احوال امامان شیعه و اقوالشان بر عدم عصمتشان گواهی می‌دهد، و علی - که در نزد آنان امام اول است - با پسر بزرگش حسن - امام دوم آنها - در مسأله گرفتن بیعت از مردم بعد از شهادت عثمان اختلاف پیدا کرد، که در اینجا لازم است یکی از آن دو حق را نشانه رفته باشد و دیگری خطا کرده باشد - و ثابت شده است که علی بعد از واقعه جمل رأی حسن را درست دانست و از اینکه رأی او را اتخاذ نکرده تأسف خورد.^۳

و آمده است که حسین - امام سوم آنها - صلح برادرش حسن با معاویه را ناپسند دانست و برادرش را به خاطر آن ملامت کرد^۴، و اگر حسین به عصمت

۱- تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالتعب، ۴۰۷/۶.

۲- علی سالوسی، عقیده امامت، ص ۷۶-۷۷.

۳- احسان الهی ظهیر، شیعه و تشیع، ص ۳۰۰.

۴- د. احمد جلی، مطالعه‌ای در مورد فرقه‌ها، ص ۱۴۷.

برادرش آگاه بود چنین نمی‌گفت، اما حسن به رأی حسین توجه نکرد و با معاویه صلح کرد.

در کافی روایت شده است که امامان شیعه بسیاری از اوقات به خاطر ویژگی که داشتند بر خلاف آنچه که خدا نازل و پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده و بر خلاف آنچه که خود به آن معتقد بودند فتوا می‌دادند، و دلیل آن هم صیانت خودشان و حفظ زندگیشان بود.^۱ با فرض وجود معصوم در نزد شیعه ما اختلاف‌هایی را در فرقه‌های آنها می‌بینیم، و این دلالت می‌کند بر اینکه در نظر آنان امامان اجتهاد می‌کردند و عصمت به معنی اینست که اجتهاد از امام نباشد، چون علم او الهامی است، و در این صورت اجتهاد منتفی است.^۲ اما ادله عقلیشان؛ استناد می‌شود به اینکه عقل حکم می‌کند که به دلیل عدم عصمت امت، امر انتخاب امام به امت داده نشود، به عنوان مثال تعدادی از این دلایل را می‌آوریم:^۳

۱- خطا از جانب بشر ممکن است و اگر ما بخواهیم رفع خطای ممکن را بکنیم لازم است که به مجرد از خطا مراجعه کنیم و آن هم شخص معصوم است.

۲- اگر عصمت امت ثابت شود، نیازی به امام نداشتند چون تفکر وجوب امام به صادر شدن خطا از مکلفین برمی‌گردد.

۳- اگر امت به دور از هر گونه غرض و هوای نفسانی قصد اختیار امام را بکند، وقتی خطا بر هر فردی جایز باشد خطا بر مجموع نیز جایز است، بنابراین امت خطا می‌کند و امامت را به شخص لایق نمی‌دهد و نالایق را برمی‌گزیند.

۱- کلینی، کافی، ۶۶/۱.

۲- محمد ابوزهره، امام صادق، ص ۷۲-۷۳.

۳- تلخیص دلایل عقلی شیعه در کتاب د. احمد صبحی، نظریه امامت، ص ۱۱۱-۱۱۹.

اما ادله عقلی شیعه هم مورد نقد قرار گرفته است، دلیل اولشان مبنی بر این است که رفع خطا جز با رجوع به معصوم ممکن نیست، این دلیل پذیرفته نیست چون نیاز به امام به سبب جواز وقوع خطای امت نیست و اجماع در نظر اهل سنت معصوم است به دلیل محال بودن اجتماع امت بر خطا، و اگر خطا بر بعضی از امت جایز باشد به معنی جواز خطا بر مجموع نیست، چون امت صرف مجموع افراد نیست، همانطور که یک نفر قادر به جنگیدن با دشمنان نیست و اگر تعدادی اجتماع کنند قدرت پیدا می‌کنند. این دلیلی است بر اینکه کثرت در قدرت و علم تأثیر دارد، بنابراین اثبات عصمت برای مجموع شایسته‌تر است از اثبات آن برای فرد^۱. علمای اهل سنت عدالت ظاهر را در امام شرط می‌دانند، پس هر وقت در ظاهر موافق شریعت عمل کرد امر او در امامت منتظم است و اگر از آن کناره گرفت امت در منصرف کردنش از خطا به صواب معیار او می‌شوند^۲.

اما دلیل دومشان مبنی است بر اینکه اگر عصمت برای امت ثابت شود دیگر نیازی به امام نداشتند، رازی در رد بر آن می‌گوید: اگر معصوم به امام نیازی نداشت، علی که شما در طول زندگیش قائل به عصمت او هستید نیازی به رسول نداشت و این باطل است، چون شما می‌پذیرید که به او محتاج بود و اطمینان داشت^۳.

شیعه این چنین برای امامانی که به آنها اعتقاد دارند حجت می‌آورند، به این صورت که علت احتیاج به امام عدم عصمت امت است و اگر امام، معصوم نمی‌بود نیاز به امام معصوم دیگری بود^۴، و معتقدند آیاتی که به آن احتجاج می‌کنند دلیلی است بر اینکه مرجع امامان به خدا می‌رسد و مطلقاً صلاحیت آن به غیر آنان داده

۱- همان، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۲- بغدادی، اصول دین، ص ۲۷۸.

۳- د. احمد صبحی، نظریه امامت، ص ۱۲۴.

۴- طوسی، غیبت، ص ۱۵.

نمی‌شود، و همانطور که مردم نمی‌توانند خودشان نبی را انتخاب کنند به همین ترتیب نمی‌توانند خودشان امام را انتخاب کنند، بنابراین لازم است که امام، معصوم از خطا باشد، چون غیر معصوم به او مراجعه نمی‌شود و در مسائل اختلافی به رأی او عمل نمی‌شود، چون او گاهی خطا می‌کند و گاهی اصابه، بنابراین مثل علمای دیگر می‌شود.^۱

بر این اساس سپردن امر امامت به افراد امت یا اهل حل و عقد آنها - بنا به اعتقاد شیعه - درست نیست، و عقل سلیم حکم می‌کند که امام، جامع شرایطی باشد که از درونیات نهانی و توانایی‌هایی که جز عالم به سرائر کسی آن را نمی‌داند مثل عصمت و قداست روحی^۲. بغدادی در قضیه مهمی که بیعت حسن با معاویه است، با شیعه مناقشه کرده است و می‌گوید: «اگر از بیعت حسن با معاویه از آنها سؤال شود نمی‌توانند بگویند که بیعت او درست بوده است، چون این قول موجب تصحیح ولایت معاویه می‌شود، در حالی که او از نظر آنان ظالم و کافر است و نیز نمی‌تواند بگویند که بیعت او خطا بوده چون در این صورت عصمت حسن را باطل می‌کنند»^۳.

به این ترتیب بغدادی بیان می‌کند که ادعای عصمت امامان شیعه نیاز به دلیل دارد، حال آنکه افعال امامان دلالت می‌کند بر خطای آنها و اعترافشان به آن، و این بدون شک مخالف دیدگاه آنان در مورد عصمت است.

ولایت فقیه و ادله آن

۱- د. محمدحسین ذهبی، تفسیر و مفسران، ۱۸۹/۲، و آنچه که از تفسیر سید عبدالله علوی نقل کرده است.

۲- عبدالحسین نجفی، الغدیر، ۱۳۳/۷

۳- بغدادی، اصول دین، ص ۷۸

از آنچه که گذشت مشخص می‌شود که فکر شیعی حق امت در انتخاب امام را به دو دلیل انکار می‌کند، اولاً: اینکه امام باید معصوم باشد چون منصوب کردن او متعلق به خداست و دوماً: اینکه امت معصوم نیست، پس چگونه می‌تواند شخص معصومی را برگزیند؟!.

با اینکه شیعه امامیه در تمام کتاب‌های معتبرشان این نظر را قبول دارند و امت را از انتخاب امام به خاطر تمام اسباب و دلایلی که قبلاً ذکر شد منع کرده‌اند، اما نظریه ولایت فقیه مفهوم شیعه را صد و هشتاد درجه چرخاند، بخصوص در آنچه که متعلق است به انتخاب امام یا نائب امام توسط امت، و نیز در آنچه که متعلق است به صلاحیت‌های مطلقی که به نائب امام داده شده است و گویی خود او هم معصوم است. علاوه بر اینکه این نظریه به معنی نسخ عقیده شیعه به انتظار مهدی غایب است.

واضح است که ظهور این تفکر توسط خمینی در نتیجه شکست و ناامیدی در درون شیعه به خاطر طولانی شدن مدتی بود که در آن انتظار ظهور صاحب الزمان را می‌کشیدند، به همین خاطر توجیه خمینی برای تفکرش نشان‌دهنده‌ی نفوذ این یأس و نومیدی در دل‌های عامه شیعه است، از جمله خمینی می‌گوید:

«بیشتر از هزار سال از غیبت کبرای امامان مهدی گذشته است و هزاران سال دیگر می‌آید قبل از اینکه مصلحت، آمدن امام منتظر را اقتضا کند در طول این مدت طولانی آیا باید احکام اسلامی معطل باقی بماند؟ و مردم در این مدت هر چه می‌خواهند انجام دهند؟ قوانینی که پیامبر اسلام ﷺ در طول بیست و سه سال تفکیک و در نشر و بیان و اجرای آن تلاش کرد، آیا برای مدت محدودی بود؟ آیا اسلام بعد از غیبت صغری در هر چیزی زیان می‌بیند؟ معتقد بودن به این قول به نظر من بدتر است از اعتقاد به اینکه اسلام منسوخ شده است....»^۱.

لذا به دنبال آن از خود می‌پرسد: پس نظر و چاره چیست؟ و به این جواب می‌رسد که خصوصیت‌های حکم شرعی ممکن است در هر شخص شایسته حکومت بر مردم وجود داشته باشد و این خصوصیت‌ها علم به قانون و عدالت است که در بیشتر فقهای مجتهد وجود دارد؟!... و بالاخره صاحب کتاب حکومت اسلامی با این مقدمه‌چینی به این نتیجه می‌رسد که فقیه عالم و عادل امور جامعه‌ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله به عهده می‌گرفت به عهده می‌گیرد، و بر مردم واجب است که به او گوش فرادهند و از او اطاعت نمایند، و این فقیه می‌تواند امر اداره و نگهبانی و سیاست مردم را برعهده بگیرد همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین (علی بن ابی طالب) می‌توانستند.^۱ خمینی در کتابش از تلاش برای نسخ عقیده انتظار امام غایبی که شیعیان بیشتر از هزار سال است با آن زندگی می‌کنند پرده برمی‌دارد، اما توجیهات خمینی برای ولایت فقیه در این متن اموری را آشکار می‌کند که حائز اهمیت است، از جمله:^۲

۱- دوران غیبت مهدی منتظر خیلی طولانی شده و چه بسا روزگاران طول بکشد، و اکنون ۱۲۰۰ سال از آن گذشته است.

۲- شیعه دچار یأس شده است، بنابراین چاره‌ای ندارد مگر اینکه از خداوند برای او طلب تعجیل فرج کند.

۳- عقیده شیعه مبنی است بر عدم وجود حکومت یا درخواست تکالیف از مردم تا امام ظاهر شود.

۴- خمینی اقرار می‌کند که عقیده انتظار ظهور امام زمان فساد برای اجتماع است، چون مردم رها می‌شوند و هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند بدون

۱- همان، ص ۳۴.

۲- نگا: آنچه که د. علی فقیهی در تحقیق کتاب امامت اصفهانی، ص ۶۵ ذکر کرده است.

اینکه چوپانی داشته باشند، به خاطر عدم وجود حاکمی که حکم خدا را در بین آنها به پا دارد.

۵- خمینی در این عقیده همچنین اقرار می‌کند به نسخ شریعت اسلامی، چون این عقیده مقرر می‌کند که احکام شریعت محدود به مدت دو قرن از زمان آمده است.

و آیه‌الله خمینی برای اثبات صحت این نظریه از میان تفکر شیعی، دلایل و حجت‌های زیادی می‌آورد تا نظریه‌اش را تثبیت کند، از جمله:

۱- آیه:

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«وقتی در بین مردم داوری کردید به عدالت حکم کنید».

می‌گوید: خطاب متوجه کسی است که حکومت را در دست می‌گیرد و خطاب به قاضیان نیست، چون قاضیان جزئی از حکومت هستند^۱.

۲- ولایت فقیه بر امت با ولایت او بر کودکان فرقی ندارد؛ همانطور که شرع فقیه یا قاضی را به عنوان قیم بر کودکان معتبر می‌شمارد، پس وظیفه قیم بر تمام ملت متفاوت با قیم بر کودکان نیست مگر از جهت کمیت^۲، بخصوص که فرصت‌ها برای امامان برای در دست گرفتن زمام امور پیش می‌آمد و آنها تا آخرین لحظه از زندگی منتظر این فرصت‌ها بودند، بنابراین این فقهای عادل باید در پی یافتن فرصت باشند و آن را برای تنظیم و تشکیل یک حکومت کامل و توانمند غنیمت بشمارند^۳.

۱- خمینی، حکومت اسلامی، ص ۷۴

۲- همان، ص ۴۵

۳- همان، ص ۴۹

۳- خمینی حدیثی را می‌آورد که آن را از علی بن ابی طالب روایت می‌کند از رسول خدا ﷺ که فرمود: «اللَّهُمَّ ارحم خلفائي - ثلاث مرات -» قیل یا رسول الله ﷺ ومن خلفاؤك؟ قال: «الذين يأتون بعدي، يروون حدیثی و سنتی فیعملونها الناس من بعدی». یعنی: «پروردگارا به خلفای من رحم کن - سه بار - گفتند: ای رسول خدا ﷺ خلفای تو که هستند؟ گفت: کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند و مردم بعد از من به آن عمل می‌کنند». بنابراین به اعتقاد خمینی منظور از حدیث کسانی هستند که در نشر علوم و احکام اسلامی تلاش می‌کنند و آن را به مردم یاد می‌دهند و ارتباطی با ناقلان و راویان حدیث مجرد از فقه ندارد، بنابراین منظور فقهای اسلام هستند که به فقه خود دعوت می‌کنند و در دین عدالت و استقامت دارند ... تا در نهایت به این نتیجه برسد که دلالت روایت در ولایت فقیه و خلافت او در تمامی امور واضح است^۱.

۴- حدیثی را از کافی در اصول روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «الفقهاء أمناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا؟!» قیل: یا رسول الله ﷺ وما دخلوهم فی الدنیا؟ قال: «إتباع السلطان، فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم» یعنی: «فقها امنای پیامبران هستند مادامی که در دنیا فرونرفته‌اند. گفتند: ای رسول خدا ﷺ چه چیز آنها را در دنیا فرومی‌برد؟ گفت: پیروی از حاکم، وقتی چنین کردند به خاطر دینتان از آنها بپرهیزید ...». چه بسا حکومت اسلام همان حکومت قانون است بنابراین،

فقیه متصدی امر حکومت است نه کسی دیگر، و او همان چیزی را به پا می‌دارد که رسول خدا ﷺ به پاداشت بدون کم و زیاد، بنابراین فقها اوصیای رسول بعد از امامان و در حال غیبتشان هستند، و انجام تمام چیزهایی را تکلیف کردند که امامان به قیام آنها مکلف می‌کردند، چون فقیه وصی پیامبر ﷺ است و در دوران غیبت، او امام و رهبر مسلمانان است.^۱

۵- در دستخطی که از امام غایب دوازدهم آنها صادر شده است، آمده است که: «و اما حوادث پیش آمده را به راویان حدیثمان برگردانید که آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدا هستم». و حجه‌الله - به اعتقاد خمینی - یعنی اینکه امام در تمام امور مرجع مردم است و خداوند او را تعیین کرده است ... و فقها هم مراجع امت هستند، بنابراین حجه‌الله کسی است که خدا او را برای به پا داشتن امور مسلمانان تعیین کرده است، و افعال و اقوال او حجت بر مردم می‌شود.^۲

۶- و در پایان خمینی سخن یکی از متکلمینشان (عمر بن حنظله) از امام غایب را می‌آورد و در آن آمده است: «هر یک از شما که حدیث ما را روایت کرده و به حلال و حرام ما توجه کرده و احکام ما را شناخته است باید به حکم او رضایت بدهند، من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام، اگر به حکم ما حکم نکرد از او قبول نمی‌شود و تنها حکم خدا را سبک شمرده است و ما را رد کرده، و ردکننده‌ی ما ردکننده‌ی خداست و تا حد شرک به خدا پیش رفته است»^۳.

۱- همان، ص ۶۰-۶۳-۶۹.

۲- همان، ص ۷۰-۷۱.

۳- خمینی، کشف الاسرار، ص ۲۰۷.

صلاحیت‌های فقیه در ولایتش

خمینی معتقد است که سلطه فقیه در هنگام ولایتش یک سلطه مطلق است و ابداً با سلطه‌ای که به امام معصوم داده شده تفاوتی ندارد، هر آنچه را که به پیامبر صلی الله علیه و آله محول شده امامان آن را به فقهای بعد از خود محول کرده‌اند، بنابراین، آنها در تمام امور و مشکلات و معضلات مرجع هستند و حکومت و ولایت مردم و سیاست آنها و اخذ مالیات و توافق به آنها واگذار شده است و هر کس از اطاعتشان سرباز بزند، خداوند او را مؤاخذه می‌کند و به خاطر آن محاسبه می‌کند.^۱

خمینی در این مورد استناد می‌کند به دست‌نوشته‌ای که از صاحب‌الزمان غایب صادر شده است و در آن آمده است: «و اما حوادث پیش آمده را به راویان حدیثمان ارجاع دهید که آنها حجت من بر شمایند و من حجه‌الله هستم». می‌گویند: «حجه‌الله» یعنی اینکه امام در تمام امور مرجع مردم است و خداوند او را تعیین کرده است و هر گونه تصرف و تدبیر را به او محول کرده است تا بدین وسیله مردم را منتفع و آنها را خوشبخت کند. و همچنین فقها؛ مراجع و رهبران امت هستند، بنابراین اقوال و افعال او حجت بر مسلمانان می‌شود، به طوری که اطاعت از آن واجب است و تخلف از آن جایز نیست.^۲

بنابراین خمینی بر این باور است که فقیه نسبت به مردم زمان خود حجت است و بین او و حجه‌الغائب تفاوتی نیست، و این یعنی اینکه ظهور یا غایب باقی ماندن حجه هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد.

به این ترتیب خمینی معتقد است که منصب ولایت فقیه را امامان به فقها بخشیده‌اند و می‌گوید: ما معتقدیم منصبی را که ائمه به فقها بخشیده‌اند همچنان

۱- خمینی، حکومت اسلامی، ص ۷۲.

۲- همان، ص ۷۰-۷۱.

برای آنها محفوظ است چون فهم اشتباه یا غفلت، از آنها متصور نیست و ما معتقدیم که آنها به تمام مصحلت مسلمانان احاطه دارند.^۱

خمینی در کنار این ولایت «العلماء ورثة الأنبياء» که آن را «صحیح قداح» نامیده توقف زیادی کرده است تا از طریق آن ثابت کند که مراد از علما فقها هستند نه ائمه، و اینکه منزلت علما از لحاظ طاعت مثل انبیاست.

و یکی از سخنان او اینست که: «مقیاس در فهم روایات گرفتن ظاهر الفاظ آن است که همان عرف و فهم متعارف است ... و اگر ما در فهم عبارت «العلماء ورثة الأنبياء» به عرف برگردیم و بپرسیم: آیا این عبارت به معنی اینست که فقیه به منزله موسی و عیسی است؟ جواب خواهم داد: آری؟! چون این روایت علما را به منزله انبیا قرار می‌دهد، به این ترتیب که موسی و عیسی از جمله انبیا بودند بنابراین علما به منزله موسی و عیسی هستند. و اگر از عرف بپرسیم: آیا فقیه وارث رسول الله ﷺ است؟ قطعاً جواب می‌دهم: آری ... چون مراد از آمدن کلمه انبیا با صیغه جمع، تمام انبیاست ... حتی اگر ما علما را جانشین انبیا قرار دهیم و وصف انبیا را به آنها بدهیم، اعطای تمام احکام مشبه به، به مشبه لازم است.^۲

خمینی به صحبتش ادامه می‌دهد و با تأکید می‌گوید: تمام امور رسول قابل انتقال و وراثت هستند؛ از جمله امامت بر مردم و سرپرستی امورشان و تمام چیزهایی که بعد از رسول به امامان داده شده و بعد از امامان به فقها ...^۳ و برای تأیید نظرش، روایتی را از یکی از علمای شیعه به نام نراقی نقل می‌کند و می‌گوید: منزلت فقیه در این دوره همانند منزلت انبیای بنی اسرائیل است.^۴

۱- همان، ص ۸۱.

۲- همان، ص ۸۴-۸۵.

۳- همان، ص ۸۶.

۴- همان، ص ۸۸.

خمینی با نتیجه‌ای به سخنانش خاتمه می‌دهد و می‌گوید: «مشخص می‌شود که آنچه برای رسول و امامان ثابت شده برای فقیه هم ثابت می‌شود، و به تبع آن مخالفت با فقیه حاکم مخالفت با امام محسوب می‌شود و مخالفت با امام مخالفت با خداست، و مخالفت با خدا در حد شرک به خدا واقع می‌شود».^۱

بعد از تمام چیزهایی که از صاحب نظریه پیرامون حدود ولایت فقیه نقل کردیم، می‌توان گفت: رأیی که او قائل به آن است، این است که: «ولایت فقیه عادل و جامع شرایط در حد ولایت معصوم است و هر حقی که برای پیامبر و امام هست، برای فقیه نیز هست، چون ترجیحات نائب در عصر غیبت به ناچار به مقتضای نیابت ثابت برای او لازم است».^۲

سوالی که بعد از آن مطرح شده این است که چه ضمانت‌هایی برای عدم استبداد فقیه در اثنای ولایتش وضع شده است، در حالی که تمام این صلاحیت‌هایی که در اصل به معصوم داده شده است - بر حسب اعتقاد شیعه - به او نیز داده شده است؟ یکی از علمایشان جواب این سؤال را داده و این ضمانت‌ها را ذکر کرده است؛ از جمله تربیت و رقابت امت و مجلس شورا، و در نهایت تصفیه الهی؟! و گفته است: «این ضمانت الهی یا به شکل مستقیم از طریق تصفیه غیبی امام و هدایت او به تغییر موضع بهتر و یا به شکل غیرمستقیم از طریق حضور امام منتظر معصوم و توجیه او به مرجعیت دینی و تصفیه اوست، و این عنصری مهم در تصفیه و مصونیت دادن از انواع انحرافات و تباهی است...».^۳

۱- همان، ص ۹۹.

۲- خمینی، کشف الاسرار، ص ۲۰۷.

۳- محمدعطا متوکل، مذهب سیاسی در اسلام، ص ۲۰۶.

۴- همان، ص ۱۳۲-۲۳۱.

بنابراین فقیه - با استناد به آنچه که خمینی گفته - از ولایت عامه و سلطه مطلقه برخوردار است به این اعتبار که در زمان غیبت امام غایب، او وصی بر امور بندگان است.

و این همان مفاد ماده اول و دوم قانون اساسی ایران است که: «ولایت امر و امت در زمان غیبت مهدی (عج) برای فقیه عادل است». و این بدین معناست که فقیه، حجت مطلق و مصدر قدرت و نائب خدا و ناطق کلام اوست، پس آرا و اجتهاداتش معصوم از خطاست^۱. با وجود اینکه امت مصدر ولایت است و فقیه مجتهد را انتخاب می‌کند، اما توانایی هیچ کاری را ندارد؛ نه او و نه هیچ یک از افرادش حق اعتراض به سلطه فقیه را ندارد، چون این یک سلطه ثابت از جانب خداوند متعال است و مردم جز اطاعت و تسلیم هیچ حقی ندارند ... بنابراین سلطه ولایت آنها حد و حساب ندارد، چون یک سلطه مطلقه است و تفاوتی با سلطه معصوم ندارد؟!^۲.

اعتراضات علمای شیعه به ولایت فقیه

تفکر ولایت فقیه بر امت با اعتراضات شدیدی از جانب بسیاری از علمای معاصر شیعه پیرامون صلاحیت‌های مطلقه فقیه مواجه شده است، آنها ولایت را به آن معنی که خمینی بدان معتقد است نمی‌پذیرند و می‌گویند ولایت، مختص رسول و امامان دوازده‌گانه بعد از اوست و به نایبان امام منتقل نمی‌شود، و ولایت فقیه اختیاری بیشتر از آنچه که می‌تواند امین بر وقف بدون متولی یا نصب قیم بر معجون یا قاصر العقل تعیین کند، را ندارد^۳.

۱- مبحث د. رشدی علیان درباره ولایت فقیه، الواقع و الأبعاد، ص ۹.

۲- محمدعطا متوکل، مذهب سیاسی در اسلام، ص ۲۰۶-۲۲۶.

۳- د. موسی موسوی، شیعه راستین، ص ۷۰.

بر اساس دلایلی که خمینی برای ولایت آورده است، حکم فقیه همان حکم رسول خدا ﷺ و حکم ائمه فرض شده است با تفاوت منزلت و این تنها فرق بین امام و فقیه عادل است که خدا آن را به علم خود اختصاص داده است همانطور که خمینی ذکر کرده است ...^۱.

و سبب این منزلت آنطور که خمینی ذکر کرده: «به خاطر این است که عصمت معصوم به سبب منزلت والا و مقام شایسته‌ای است که هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل به آن نمی‌رسد، و نیز به سبب خلافت تکوینی است که تمام ذرات این هستی برای ولایت و سیطره آن سر تعظیم فرود می‌آورند»^۲.

اما عصمت امام - در نظر شیعه - یک تفکر انتزاعی نیست، بلکه علاوه بر آن یک واقعیت علمی است که در قول و عمل معصوم در اثنای ولایت و حکومتش تجسد پیدا می‌کند، و تسلیم فقیه عادل شدن با نتایج عملی (برای عصمت) در قول و عمل در اثنای ولایتش بر مسلمانان به خاطر منزلت به ناچار لازم است^۳.

خمینی برای صحت ولایت فقهای امامان معصوم - در نظر شیعه - دلایل عقلی و نقلی آورده است و می‌گوید: «اگر ما بخواهیم از روی جدل صحت آن ادله را قبول کنیم، نیاز به یک دلیل هر چند ضعیف داریم که مثلاً بر صحت جدایی یک فقیه از ده فقیه هم‌عصرش در مورد آن ولایت به ما تقدیم کند»^۴.

در اینجا خمینی در ضمن دلایلی برای ولایت فقیه در زمان غیبت قضیه مهمی را مطرح می‌کند، آنجا که می‌گوید: «روایت سوم دست‌نوشته‌ای است که از امام دوازدهم مهدی قائم صادر شده است». و اما حوادث پیش آمده را به راویان

۱- خمینی، حکومت اسلامی، ص ۴۸.

۲- همان، ص ۴۷.

۳- عبدالجبار عمر، خمینی بین دین و دولت، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۴- همان، ص ۸۴.

حدیثمان ارجاع دهید که آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدا هستم، و اما محمدبن عثمان عمری که خداوند از او و پدرش راضی باد، مورد اعتماد من و کتاب او کتاب من است.^۱

اهمیت این دلیل از آن جهت است که او از موقعیت غیبت استفاده کرده و اتخاذ غیبت برای هر نقاش حقیقی که پیرامون ولایت عامه فقیه دور می‌زند به عنوان نقطه شروع میسر است. بنابراین قبل از غیبت، امام امور مردم را مستقیماً به عهده می‌گیرد و در تمام امور دین و دنیا، نتیجه نهایی با اوست و در این مسأله کسی با او مشارکت ندارد، و تمام اینها به این حقیقت که امام دوازدهم مهدی قائم به دلیل غیبت صغری واسطه‌هایی بین خود و مردم قرار داد، اخلال وارد نمی‌آورد، چون این واسطه‌ها به موجب همان صلاحیت‌هایی تصرف می‌کنند که خمینی در ورای تفکر ولایت عامه فقیه در اثنای غیبت کبری آن را اراده می‌کند - بعضی وظیفه معصوم جدا از منزلتش - به ادعای شیعه - وجود داشت، در حالی که بعد از غیبت کبری هیچ کسی نمی‌تواند ادعای واسطه بودن و ارتباط داشتن با صاحب‌الزمان را داشته باشد - و این چیزی است که شیعه به آن اقرار کرده است ...^۲.

در اینجا حقیقتی وجود دارد که نمی‌توان به آسانی آن را نادیده گرفت، و آن اینست که خمینی ادعای واسطه‌گری امام غایب را نمی‌کند، اما از لحاظی دیگر تمام وظایف معصوم را می‌خواهد، چیزی که منجر می‌شود به عدم نیاز به ظهور معصوم که این آرزویی است که شیعه صدها سال است انتظار آن را می‌کشد.

در اینجا سؤال مهمی مطرح می‌شود که متعلق است به ملازمات تاریخی‌ای که منجر شد به غیبت صغری و به دنبال آن غیبت کبری، و سؤال این است که: چرا شیعه فرصت را غنیمت نشمارد؟ در حالی که آنها بعد از غلبه آل بویه شیعی بر

۱- خمینی، حکومت اسلامی، ص ۷۰.

۲- عبدالجبار عمر، خمینی دین و دولت، ص ۱۰۱-۱۰۲.

خلافت عباسی قدرت را در دست گرفتند؟ خاصتاً که استیلای خانواده بویه بر حکومت، چند سالی بعد از اعلام غیبت کبری رخ داد؟! و همانطور که عبدالجبار عمر می‌گوید: «چرا فقها بعد از آن سال‌های اندک، بر فقیه‌ی از خودشان اجماع نکردند تا در دولتی که بویه‌یون به پا کردند ولایت عامه داشته باشد؟ و چنین جواب داده‌اند که: فقهای شیعه‌ای که همزمان باغیبت بودند و حکمت آن را درک کردند، با تفکر (ولایت عامه فقیه) در جستجوی وسیله‌ای برای قدرت برنیامدند، نه به خاطر این است که ممکن است این فکر به ذهن آنها خطور نکرده است، بلکه به خاطر این بود که عقیده غیبت - در نظر شیعه - موجب می‌شد که آنها در مورد امامت دولت شرعی توقف کنند، چون اقامه و اداره چنین دولتی تنها حق امام قائم است نه کس دیگر^۱.

از جمله معترضین به تفکر ولایت فقیه یکی از مراجع بزرگ شیعه به نام (سید خوئی) است که ولایت مطلقه فقیه را به باد انتقاد گرفت و آن را در کتابش (اساس حکومت اسلامی) ثبت کرد^۲. و کار به تأسیس جمعیتی در ایران رسید به نام (جماعت حجتیه) یعنی جماعت امام حجت یا حجه الزمان، که ولایت را از حیث مبدأ رد می‌کند و خواستار التزام به مبدأ انتظار است تا زمانی که امام غایب ظهور می‌کند^۳.

جز اینکه دکتر محمد جواد مغنیه فقیه معاصر شیعی لبنانی به طور واضح این تفکر را در کتابی حجیم تحت عنوان (خمینی و دولت اسلامی) مورد انتقاد قرار می‌دهد، و نظرش مشتمل بر دو مسأله است:

الف- ولایت فقیه از ولایت معصوم است.

۱- همان، ص ۱۱۱-۱۱۳.

۲- فهمی هویدی، ایران از داخل، ص ۱۰۵.

۳- همان، ص ۶۱-۶۲.

ب- صدقه و زکات از آن فقرا و مساکین است نه برای مخارج دولت.

مسأله اولی که موضوع بحث است برای ما اهمیت دارد و مغنیه در مورد آن می‌گوید: ولایت معصوم عام است و شامل امور دین و دنیا می‌شود از ریاست دولت و اجرای احکام ... آنگاه بین معصوم و فقیه فرق می‌گذارد و می‌گوید که قول و امر معصوم تماماً مانند تنزیلی است از جانب خداوند عزیز و معنی آن اینست که معصوم حق اطاعت و ولایت دارد بر رشید و قاصر و عالم و جاهل ... و از خود می‌پرسد: آیا بعد از آن می‌توان گفت اگر امام معصوم غایب شد ولایت کامل او به فقیه منتقل می‌شود؟ حکم معصوم - بنا به قول مغنیه - منزله از شک و شبهه است چون او دلیل است نه مدلول و واقعی است نه ظاهری ... اما در مورد حقوق مجتهد عادل معتقد است که ولایت فتوا و قضاوت بر اوقاف عمومی و اموال غایب و فاقد اهلیت است نه ولایت شخصی^۱. و نظر خمینی را که وظیفه امام و فقیه در سلطه و امارت یکی است رد می‌کند و می‌گوید: تفاوت در منزلت بی‌گمان تفاوت در آثار را می‌طلبد و اینجاست که معصوم بر کوچک و بزرگ ولایت دارد حتی بر مجتهد عادل، ولی مجتهد بر بالغ رشید ولایت ندارد، و دلیل آن اینست که نسبت مجتهد به معصوم کاملاً مانند نسبت قاصر به مجتهد عادل است^۲. لذا به این نتیجه می‌رسد که هیچ دلیلی برای وجوب اطاعت از فقیه مانند امام وجود ندارد، هر چند اخباری در شأن علما وجود دارد مثل اینکه علما مانند امامان هستند و علما وارثان انبیا هستند و یا امنای پیامبران هستند ... بنابراین انصاف حکم می‌کند که در بیان وظیفه فقها تأکید کنیم که این شباهت تنها از لحاظ نشر احکام شرعی است نه اینکه همچون نبی و امامان باشند^۳.

۱- محمد جواد مغنیه، خمینی و دولت اسلامی، ص ۵۹-۶۱.

۲- همان، ص ۶۱-۶۲.

۳- همان، ص ۶۳.

خاتمه

خلاصه اینکه از خلال آنچه بیان شد، به این نتایج می‌رسیم:

۱- از دلایل خمینی مشخص می‌شود که او معتقد است به ولایت فقیه بر امور مردم در واقع، اجرای امر الهی است و ادای وظیفه شرعی واجب است چون امام - در نزد شیعه - وصی پیامبر است و در هنگام غیبت او، فقیه امام و رهبر مسلمانان است ... بنابراین برای مردم حجت هستند، و هر آنچه که به پیامبر محول می‌شد به امام محول شده و سپس به فقیه ... و فقیه در تمام امور مرجع است؛ حکومت و ولایت به او واگذار شده و دارای همان منزلتی است که پیامبر و امام بودند. از طرف دیگر می‌توان این تفکر را مطابق معادله ذیل مرتب کرد: (خدا - نبی - امام - فقیه) و با اثبات طرف اول (خدا) و فوت طرف دوم (نبی) و غیبت طرف سوم (امام) و وجود طرف چهارم (فقیه)، از اطراف معادله تنها دو طرف باقی می‌مانند (خدا - فقیه) و معنای آن اینست که فقیه در ولایتش امانتدار علم الهی و نور نبوت و وارث امامت است ... به این ترتیب فقیه جانشین خدا در زمین و حجت او بر بندگانش است، امر از آن اوست و سمع و اطاعت بر مردم واجب است، و مخالفت با او مخالفت با خدا و نزدیک به شرک است.^۱

۲- تفکر ولایت فقیه شباهت نزدیکی دارد با عقیده (بابیه) در نزد شیعه که در نظر آنها بعد از مرگ واسطه چهارم امام غایب و در ابتدای غیبت کبری واسطه‌گری بسته شد، به نحوی که در این مدت اگر کسی ادعای بابیت کند

۱- مقاله دکتر رشدی علیان درباره ولایت فقیه، الواقع و الأبعاد، ص ۱۵.

در جامعه شیعه پذیرفته نمی‌شود و اجتناب خمینی از ذکر موضوع (بابیت) این را برایمان تفسیر می‌کند، تا سیره کسی که در تاریخ گذشته و حال شیعه ادعای واسطه بودن می‌کرد، دوباره به اذهان برنگردد.

۳- در میان آثار امامان شیعه چیزی که دلالت کند بر وجوب اطاعت از فقیه به طور عام و مطلق وجود ندارد و این، ارکان مهم ادله ولایت فقیه را نقض می‌کند که همان چیزی است که دکتر محمد جواد مغنیه آن را ذکر کرده است.

۴- اثبات ولایت عامه فقیه منتهی می‌شود به برابری او با امام معصوم در نزد آنان، و این را هیچ دلیل منقول یا معقولی در نزد شیعه تأیید نمی‌کند.

۵- اثبات ولایت فقیه بر امت همچون ولایت او بر کودکان و دیوانگان دلیلی است بس مهم، که در اینجا یک خلل منطقی وجود دارد که در سه امر تجسم پیدا می‌کند:

الف- فرد عادی ممکن است در قیمومت بر کودکان از نظر کمی و کیفی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و امام و فقیه عادل باشد - بنابراین آیا ممکن است که شخص عادی در قیمومت شرعی بر تمام ملت مانند نبی و امام باشد به مجرد امکان مشارکت شرعی او در قیمومت بر کودکان و همان دو حقوق برای او وجود دارد؟

ب- قیمومت قیم بر کودکان و دیوانگان با زوال حالاتی که موجب انجام قیمومت می‌شود پایان می‌پذیرد، در این صورت آیا علمای شیعه این را می‌پذیرند که قیمومت پیامبر و امام به طور کلی پایان می‌پذیرد وقتی که ملت به درجه معینی از رشد عقلی برسد؟

ج- تشبیه قیوموت فقیه بر کودکان و دیوانگان به قیوموت بر همه ملت، نشانگر این است که دیدگاه صاحبان تفکر ولایت فقیه به ملت مثل این است که مجموعه‌ای از کودکان هستند که بر حسب میل بزرگان (که فقها هستند) حرکت می‌کنند.^۱

۶- تفکر شیعی در تنگنایی مهم به سر می‌برد که در کیفیت توفیق بین امامت با مفهوم گسترده آن و عصمتی که در نزد آنها دارد و بین ولایت فقیه با صلاحیت مطلقه همانند صلاحیات امام تجسم پیدا می‌کند، بخصوص در آنچه که تعلق دارد به ناتوانی مردم بر محاسبه آن، و آن بدین معنی است که وجود فقیه مجتهد - با تمام این صفات - رجوع امام غایب را امری غیر ضروری و بدون نیاز ساخته است و - به طور غیر علنی - اعتقاد به مهدی منتظر را نسخ کرده است.

۷- دادن حق به امت در انتخاب نائب امام یا فقیه مجتهد، ناقض تمام میراث قبلی شیعه به شمار می‌رود که مبنی بود بر انکار حق امت در انتخاب امام به این اعتبار که امامت لطفی الهی است که خداوند آن را در ذات امام واجب کرده است، بنابراین در هیچ حالی انتخاب او توسط امت جایز نیست، همانطور که انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان توسط صحابه را رد کردند.

۸- مفهوم سابق شیعه مبنی بر اینکه برپایی دولت شیعی جز با ظهور امام غایب ممکن نیست، در نظر صاحبان نظریه ولایت فقیه از اوهام خیالی محسوب می‌شود، کسانی که به همین سادگی تاریخ و عقاید شیعه را در این قضیه هزار ساله از بین بردند؟!.

«وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

۱- نگا: مقاله د. قحطان الدوری، ولایت فقیه - الواقع و الأبعاد، ص ۱۰ - عبدالجبار عمر، خمینی

و دولت اسلامی، ص ۸۵.